

خاطرات و مخاطرات نوروزی

خیانت و جنایت در عید



سرهنگ کارآگاه
جعفر رحمتی
رئیس پلیس آگاهی
استان زنجان تهران

در نخستین روز تعطیلات نوروز، من و همکارم در اداره کشیک بودیم که به ما اطلاع دادند مردی خود را حلق آویز و خودکشی کرده است. به محل خودکشی رفتیم. همسر این مرد در تحقیقات اولیه گفت: شوهرم نگرانی داشت شرکت بود و به خاطر مشکلاتی که داشت خودکشی کرده است. خانواده مرد فوت شده فکر می کردند پسرشان خودکشی کرده و از کسی شاکی نبودند و بعد از تشریفات قانونی جسد را تحویل گرفته و دفن کردند. چند روز بعد به شهرمان در شمال کشور رفتیم. قرار بود یک هفته در مرخصی باشم و بعد به اداره بازگردم. اما از همان روز تعطیلات فکر و ذهنم مشغول پرونده مرگ آن جوان بود. علت خودکشی او نامعلوم بود. علاقه زیادی به بچه اش داشت و نمی توانستم باور کنم پدری با این همه علاقه و شور و شوق خودکشی کرده باشد. مرخصی را ناتمام گذاشته و به اداره بازگشتم. پشت میز کارم نشستم و پرونده بسته شده را دوباره خواندم. احساس می گفتم این خودکشی نبوده و یک قتل است. با قاضی پرونده حرف زدم و توانستم دوباره روی پرونده کار کنم. مرد فوت شده به فرزند خردسالش وابسته بود. با آن کودک حرف زدم که فقط می گفت عمو آمد خانه ما. همین جمله او شک مرا برانگیخت که نکند همسر مرد فوت شده با مردی در ارتباط باشد. درباره وضعیت این زن تحقیق کردم و به سرنخ هایی دست یافتم و فهمیدم او با مرد غریبه ای در ارتباط عاشقانه است. حتی آن مرد شب قبل از مرگ مرد جوان حوالی خانه اش دیده شده است. آن زن را به اداره پلیس احضار کردم. مدام در تحقیقات می گفت اشتباهی احضار شده چون شوهرش خودکشی کرده است. اضطراب در چهره اش بود و ترس و وا همه داشت. بعد از چند روز تحقیقات از او، سرانجام اعتراف کرد با مردی رابطه عاشقانه داشته و شوهرش سد راه خوشبختی آنها بود. بنابراین نقشه قتل او را طراحی کرده و به اجرا گذاشته اند. بعد با صحنه سازی وانمود کردند او خودکشی کرده است. ابتدا طناب را بر گردن مقتول در حیاط انداخته و بعد او را به داخل اتاق بردند و خفه کردند. با اصرار اولیای دم متهمان سرانجام قصاص شدند.

جنایت فامیلی در نوروز



محمدتقی شعبانی
قاضی دادگستری
تهران

وقتی بازپرس جنایی باشی با همه جور پرونده قتلی سروکار داری که هر کدام از متهمان برای خودشان ماجراهایی دارند با انگیزه های مختلف. در ایام نوروز سال ۹۸ کشیک قتل دادسرای جنایی تهران بودم که ساعت ۲ بامداد سوم فروردین ماه زنگ تلفن کشیک قتل دادسرا به صدا درآمد. تازه خوابم برده بود که با صدای زنگ تلفن بیدار شدم. آن سوی خط یکی از ماموران پلیس بود که می گفت مردی در خانه ای در یکی از محله های جنوبی تهران به قتل رسیده است. دستورات اولیه را تلفنی دادم و بعد خودم راهی محل قتل شدم. وارد آپارتمانی در طبقه سوم شدیم. خانه زیاد به هم ریخته نبود و قفل در ورودی هم نشکسته بود. جسد مرد جوان گوشه اتاق افتاده و پتویی رویش قرار داشت. پتو را که کنار زدیم دو بر اثر ضربه های چاقو مرده است. شواهد حکایت از وجود قاتلی آشنا داشت. از اهالی خانه تحقیق کردیم که معلوم شد، مقتول متادون مصرف می کرده و آن شب مهمان خانه خواهرش بوده است. خواهرش شب به مهمانی می رود و او تنها در خانه می ماند. همان طور که در حال بررسی صحنه قتل بودیم تا ردی از قاتل پیدا کنیم، توجهم به لکه های خون روی در جلب شد. بعد از بازکردن آن راهی حیاط خلوت خانه می شدیم، همین باعث شک من شد. لکه های خون نمی توانست متعلق به مقتول باشد و به احتمال زیاد متعلق به قاتل بود. بنابراین به پلیس جنایی ماموریت دادم تا از لکه خون اثربرداری کنند. خواهرزاده مقتول که در همان محله زندگی می کرد بعد از اطلاع از قتل داییش به آنجا آمده بود. استرس و نگرانی در چهره اش موج می زد. از او تحقیق کردم که مدعی شد نمی دانسته داییش آن شب مهمان مادرش بوده است. رفتارش طوری بود که نمی توانستم قبول کنم بیگناه است چرا که ناراحت و گریان از مرگ داییش نبود اما بقیه خانواده گریه می کردند و خواستار پیدا شدن قاتل بودند. آن جوان اولین مظنون بود اما چون مدارک محکم پسند در ارتباط با وی نبود نمی شد او را بازداشت کرد اما رفت و آمدش را زیر نظر گرفتیم. تا این که نتیجه بررسی های گروه خونی خانواده مقتول و مطابقت آن با لکه خون پیدا شده در محل قتل به دستم رسید. وقتی نتیجه را بررسی کردم متوجه شدم لکه خون با گروه خونی خواهرزاده مقتول مطابقت دارد. با دستور قضایی او بازداشت شد. اول منکر قتل بود اما وقتی پی برد هیچ راه فراری ندارد، ناچار اعتراف کرد و گفت: با داییش اختلاف و کینه قدیمی داشته و آن شب به دلیل همین اختلافات با هم درگیر شدند و او را با ضربه های چاقو کشته بود. در تعطیلات نوروز این پرونده ذهنم را درگیر کرده بود اما خوشحال بودم با پیگیری و توجه به یک نکته توانستم راز این جنایت را فاش کنم.

پایان خوش روز استرس و ترس



حمید مساعدیان
رئیس بخش جستجو
ونجات فدراسیون
کوهنوردی ایران

کار امداد و نجات روز و شب ندارد و زمان و مکان در آن بی معناست و فقط تلاش برای نجات جان انسان های گرفتار در حادثه است که معنای آن را کامل می کند. نخستین روزهای نوروز سه سال قبل بود. به ما گزارش دادند چند کوهنورد زن و مرد آماتور به قله لواک در ارتفاعات شمالی تهران رفته و یکی از خانم ها ناپدید شده است. معلوم نبود چه حادثه ای برای آن خانم کوهنورد رخ داده و همراهانش نگران وضع و حال او بودند. این کوهنورد غذا و آب کافی همراه نداشت. بعد از اطلاع این موضوع به بخش جست و جو و نجات فدراسیون کوهنوردی و صعودهای ورزشی ایران نیروهای امدادی ما برای یافتن زن گمشده به محل اعزام شدند. هوا سرد بود و کار امداد رسانی را با مشکل روبه رو می کرد اما نیروهای امداد و نجات به جست و جوی او ادامه دادند. هر بخش و نقطه ای در ارتفاعات را که فکر می کردند ممکن است زن گمشده به آنجا رفته باشد جست و جو کردند اما ردی از او پیدا نشد. تلفن همراهش نیز از دسترس خارج شده بود. هر لحظه بیم آن می رفت آب و آذوقه اش تمام شود و به دلیل سرمای هوا جاننش را از دست بدهد. جست و جوی او ادامه داشت تا این که بعد از یک شبانه روز جست و جو تلاش هایشان به نتیجه رسید و زن گمشده را یافتند. او رمقی در جاننش نمانده بود و امیدی به زنده ماندن نداشت. وقتی این کوهنورد را تحویل خانواده اش دادیم. پدرش با تشکر از تلاش امدادگران گفت: حادثه ای که امکان داشت بدترین عید را برای ما رقم بزند با تلاش امدادگران پایانی خوش برای ما داشت. شهروندان برای کوهنوردی باید تجهیزات و آمادگی لازم را داشته باشند و قبل از کوهپیمایی از شرایط آب و هوایی منطقه باخبر شوند. همچنین در صورت گم کردن مسیر یا بروز حادثه سریع از دستگاه های امدادی درخواست کمک کنند.



زن جوان که در تعطیلات نوروز برای کوهنوردی به ارتفاعات شمال تهران رفته بود، به دلیل گم کردن مسیر در یک قدمی مرگ قرار گرفت اما با تلاش امدادگران نجات یافت

